

فصلی از تاریخ جامعه شناسی او گوست کنت و فلسفه اثباتی او

بمناسبت صدمین سال مرگ او گوست کنت (۱۸۵۷-۱۹۵۷)

گرچه نمی توان او گوست کنت را یگانه بانی علم تازه ای دانست که خود او بنام جامعه شناسی (Sociologie) خوانده است اما این تجلیل را نیز نباید از او دریغ کرد که وی بهتر از متقدمان و معاصران خود (چون سن سیمون و پرودن) اصول این «علم مثبت امور اجتماعی» را وضع کرده و روش های پژوهش آن را معلوم داشته است. کنت نخست بساین دانش جدید اصطلاح «فیزیک اجتماعی» را اطلاق می کرد و مرادش این بود که درباره زندگی جمعی انسان همان شیوه های تحقیق علوم طبیعی را می توان بکار برد. اما از آنجا که با همه سعه اطلاعی که در ریاضیات داشت استعمال حساب احتمالات و آمار را در تحقیقات اجتماعی نمی پسندید همین که شنید ریاضیدان نامی بلژیکی کنته Quetelet اصطلاح «فیزیک اجتماعی» را برای آمارگیری های خود از جامعه اختیار کرده است ب جستجوی کلمه نوی برآمد که موضوع تفحصات و تفکرات خویش را بآن ممتاز بدارد. لفظ «سوسیولوژی» را که از ریشه ای یونانی و ریشه ای رومی ترکیب شده است بدین نیت برگزید.

زندگی او گوست کنت و آثار او او گوست کنت بسال ۱۷۹۸ در شهر «مون پلیه» چشم بجهان گشود تحصیلات متوسطه اش را در زادگاه خود پ پایان رسانید و در علوم ریاضی تبحری یافت در مدرسه دارالفنون دوسالی بکسب معلومات عالی تروی کرد. در پاریس بمطالعه تاریخ و حیات شناسی اهتمام نمود هفت سالی سمت منشی سن سیمون سوسیالیست معروف را داشت. شبیه نیست که اندیشه های اجتماعی سن سیمون در مغز جوان او اثری عظیم و پایدار کرد و بیگمان خود این توجه بشناخت جامعه را از فیض تعلیم آن استاد آموخت. کنت از سال ۱۸۲۶ جمعی از دانش طلبان را در خانه خود گرد آورد و با فاضه علمی پرداخت «دروس فلسفه اثباتی» که از سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۲ در ۶ مجلد بطبع

رسیده است حاصل تقریرات او در آن ایام است پوشیده نماند که در خلال آن احوال مدتی نیز باختلال دماغی گرفتار شد و حتی چند ماهی در دارالمجانین گذرانید. از سال ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۲ در دارالفنون معاونت استادان را داشت و دروس معلمین ریاضی و مکانیک را برای دانشجویان تکرار و تفهیم می کرد با این که محیط بحر علوم بود هرگز مخالفتش نگذاشتند که بمنصب استادی نائل گردد. سالی هم درسی رایگان درباره علم نجوم در شهرداری پاریس می داد که خلاصه آن را در ۱۸۴۴ بچاپ رسانده و مقدمه ای بر آن افزوده است بعنوان «گفتار درباره روح اثباتی» که بهترین مدخل بفرسفه اگوست کنت شمرده می شود.

در همین احیان بود که دلباخته زنی کلوتیلد نام شد این عشق از تمتع معنوی تجاوز نکرد و هنوز یکسالی از آغاز آشنائی بیش نگذشته بود که محبوبه کنت رخ در تقاب خاک کشید (۱۸۴۶) و در ضمیر و اندیشه حکیم نقشی ناستردنی برجا نهاد. اگوست کنت که تا آن زمان دل را بچیزی نمی گرفت و تنها خرد را محرک و هادی جوامع بشری می می بیند داشت از آن پس جانب عواطف را نیز بسیار عزیز داشت. «منهب انسانیت» او نموداری از این تحول شگرف روحی است.

کنت بسال ۱۸۴۸ «گفتار در باب کلیه فلسفه اثباتی» را انتشار داد و در سرلوحه آن نوشت که مقصدش این است که نظام ویران اجتماعی را بدون توسل بخدا و سلطان تنها بیاری زمین «انسانیت پرستی» باز بسازد از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۴ چهار جلد کتاب «دستگاه سیاست اثباتی» را منتشر کرد و سال قبل از مرگش «منطق اثباتی» را نگاشت (۱۸۵۶) آرزویش این بود که در مجموعه معارف عصر خود روح اثباتی را سر بیان دهد و آن جمله را و خصوصاً جامعه شناسی را در این شاهراه بسرحد کمال رساند گرچه در این طریق گره همه مشکلات را نگشود و چنان که در دنباله این مقال باز خواهم نمود نظرهای او درباره علوم و آینده و سیر تکامل آنها همواره صائب نبود اما نه تنها نفاس تازه ای بر گنجینه پنهان و فلسفه افزود بلکه علم مهم جدید جامعه شناسی را بنیان نهاد.

در نیمه قرن نوزدهم علوم شیعی و وظائف الاعضا و تعریف جامعه شناسی
حیات شناسی ترقی بسیار حاصل کرده بودند این ترقی
مدیون استعمال روش های تحقیقی بود که قبلا کپلر و گالیله و نیوتن را در کشف
مجهولات نجوم و فیزیک یساری کرده بود. اندک اندک این اندیشه در مغز

دانشمندان شکفت که چرا نتوان همان روش‌های تجربی را که در پژوهش‌ها زمینه‌های طبیعت بکار آمده اند و رازها آشکار کرده اند در مطالعه مسائل انسانی نیز معمول داشت. او گوست کنت و دیگر اصحاب مکتب اثباتی این امکان را پذیرفتند و بکار گماشتن تجربه را در شناسایی جامعه تجویز کردند و بدین گونه شالوده جامعه‌شناسی را ریختند.

او گوست کنت جامعه‌شناسی را چنین تعریف می‌کند: «معرفت مثبت مجموعه قوانین اساسی پدیده‌های اجتماعی» مراد از معرفت مثبت آن شناسایی است که بحد مشاهده و تجربه بدست آید و از احکام عاطفی و سنجش‌های ذوقی *Jugements de Valeur* عاری باشد. در «گفتار راجع بروح اثباتی» کنت توضیح می‌دهد که مرادش از کلمه «اثباتی» یا مثبت پنج چیز است:

یکی آن که مکتب او پژوهش حقایق مثبت را تنها جاستزمی داند و از تحقیق آنچه را از سر بهمراس و عقل هرگز بدر کش راه ندارد روی برمی‌تابد. دودیدگران که فلسفه اثباتی فلسفه سودمند است و بعبارت دیگر کاری مثبت انجام می‌دهد که اصلاح روز افزون وضع انسان باشد.

سه دیگر آن که این طریقه پژوهنده امر مثبت یعنی امر متقین است و با آنچه مشکوک و مظنون است اعتنائی نمی‌نماید.

چهارم آن که دانش دقیق را خواستار است نه آگاهی مبهم اجمالی را پنجم آن که مخالف منفی بافی است در حالی که از فلسفه در مرحله ماوراء طبیعی تنها نقادی و تخریب ساخته است فلسفه اثباتی برای مرمت بنای نیمه ویران اجتماعی تعبیه شده است.

یک خصوصیت دیگر روح اثباتی که از لفظ اثباتی و مثبت استنباط نمی‌شود اما در فهم آن دخالت کامل دارد این است که این شیوه فلسفی نسبی را بجای مطلق می‌گذارد و جستجوی قانون را بعوض کاوش علل برمی‌گزیند فی الجمله معرفت اثباتی شناسایی صفات و عوارض و حوادث (یعنی پدیده‌ها) و روابط اشیاء است و ادعای باطل راه جستن بجواهر و ذوات و حقایق نهانی علل اولی چیزها را بهیچ روی ندارد. این طرز فکر کنت بی سابقه و بدیع نبود. کانت پیش از او گفته بود که معرفت ما بنهاد اشیاء (نومن) نمی‌رسد و علت‌های نخستین را در نمی‌یابد اما انکار وجود آن و این را هم نمی‌کند. نیوتن و هیوم انگلیسی هیچگونه علت در جهان طبیعت نمی‌شناختند مگر رابطه ثابت تقدم و تأخر که میان دو پدیده طبیعی (فنونم) موجود باشد.

بوجود قانون در زندگی اجتماعی انسان، نخست موتسکیو پی برده

بود و کنت و دیگر جامعه شناسان این فکر را با تصرفاتی چند او اقتباس کردند. مونتسکیو در تعریف قانون گفته است «روابط ثابت ضروری است که میان اشیاء وجود دارد. و منبعث از حقیقت آنهاست».

شعبه جامعه‌شناسی
 اگوست کنت جامعه‌شناسی را بدو مبحث تقسیم می‌کند
 یکی پژوهش قوانین عالم اجتماع در حالت سکون
 آن و دیگری کاوش قوانین رشد و نما و سیر جامعه. مبحث اولی بمنزله علم تشریح جامعه است و مبحث دومی چون علم وظائف‌الاعضای اجتماعی. آن تصویری است که رخساره جامعه را در یک لحظه مثبت می‌کند و این فیلمی است که سیرورت اجتماعی را نمایش می‌دهد.

اما جامعه‌شناسی سکونی که مطالعه روابط و تأثیرات متقابل پدیده‌های اجتماعی در یکدیگر است واضعش بعقیده کنت معلم اول ارسطو بوده است. کنت از این شعبه جامعه‌شناسی باختصار سخن رانده و نکات بدیعی درباره آن پرداخته است توجه و ابتکار او بیشتر در زمینه جامعه‌شناسی تطوری است. بنظر کنت پدیده‌های اجتماع سخت بهم بسته و پیوسته هستند و جامعه چون پیگیری است که اعضا و جوارح آن بشدت بهم مرتبطند و در یکدیگر تأثیر دارند از بستگی کامل اجزاء هر جامعه بهم قاعده‌ای نظری و قاعده‌ای عملی استنتاج می‌توان کرد قاعده نظری این است که هیچ یک از علوم اجتماعی حق ندارد بیکی از جلوه‌های حیات اجتماعی حصر نظر کند و چشم از باقی بیوشد و مثلا چون «علم اقتصاد سیاسی» جز سود جوئی انسان را نبیند. قاعده عملی این است که چون تغییر هر عنصر اجتماعی مایه تغییر سایر عناصر است نمی‌توان مثلا وضع سیاسی مملکتی را متغیر کرد بدون آن که کلیه شئون تمدنی آن دیگرگون گردد و این تغییر سیاسی نیز بدون اصلاح اخلاق و احوال روحی اجتماعی امر غیر مقدور است.

بعقیده کنت حقیقت از آن جامعه است. فرد جز «انتزاعی فکری» نیست حقیقت او بوجود جامعه منوط است. راست است که در آغاز عریزه اجتماعی و نوع دوستی فطری افراد را بسوی حیات جمعی رانده و گردهم آورده است اما از آن پس حسن تعاونی که در آنان مخمور است و نیازی که بر اثر تقسیم کار بید دیگر پیدا کرده اند ریشه الفتشان را مستحکم و مستدام داشته است این عقیده را که آدمیان بطبع بهم می‌گیرند و نظام اجتماعی را می‌آرایند او گوست کنت بمخالفت حکمائی اظهار کرده است که پیر و نظریه‌روسو بودند و گمان می‌بردند که جامعه در پی «قراردادی اجتماعی» که میان افراد بسته شده

و بتصویب ضمنی ایشان رسیده است بوجود آمده و بعبارت دیگر افراد هر يك جدا گانه مزایا و محاسن زندگی اجتماعی را در ترازی تفکر سنجیده و آنگاه بدان اقبال نموده اند. بقول کنت درك سود حیات اجتماعی قبل از این که آدم مدتی با هم نو عانش زیست کند حصول نمی پذیرد. پس سائق فرد بآمیختن بجمع حسابگری و سود خواهی نتواند بود.

بنظر کنت واحد اجتماعی خانواده است که عواطف اجتماعی در آغوش آن پرورش می یابند او گوست کنت دشمن هر چیزی است که سبب ضعف و رخوت خانواده شود از این رو طلاق را تحریم می کند و با همه احترامی که برای زن قائل است اطاعت و تبعیت مطلق او را در حیات خانوادگی نسبت بهمسرش ضروری می شناسد.

در میزان کنت ارزش و وظیفه بر ارزش حق بسیار می چربد زیرا او با نهضت های حقوق خواهی روزگار خود همقدم نیست و طالب آن است که جامعه را از آشوب انقلابگران برهاند تا در محیطی آرام دست باصلاح افکار و عواطف و اخلاق ببرد و مؤسسات را نیز بتبع آنها رو بصلاح کشد.

بعقیده کنت یکی از محاسن مذهب کاتولیک این بود که اخلاق را از خدمت و پیروی سیاست آزاد کرد اما این مذهب از افتناع احتیاجات متزاید عقلی آدمیان عاجز است عیب بزرگ دیگری نیز دارد و آن این است که فکر رستگاری شخصی را در مردم قوت می دهد از این جهت کسار خود پرستی بالا می گیرد و هر کس «تنها گلیم خویش بدر می برد ز موج» در حالی که آئین انبیا تی مایه شکفتگی حب نوع می شود و این شوق را در خلق بر می انگیزد که در نجات دیگران از طوفان بکوشند و جان خود را هم بر سر آن گذارند. این آئین عالیترین اندیشه اخلاقی را که مهر انسانیت باشد اوج می دهد و یمن آن حس و وظیفه شناسی از ایمان باین که زندگی فرد بجمع وابسته است در دلها موج می زند.

چنانکه دیدیم جامعه شناسی سکونی بر اصل نظم مبتنی است اما جامعه شناسی تحولی بر فکر ترقی استوار می باشد پیش از کنت عقیده بترقی لانه پایه تمدن انسانی را «کندورسه» (Condorcet) رواج داده بود. کنت خوش بینی افراطی و سادگی و سادگی دانشمندان قرن هیجدهم را ندارد معذک بسیر تکاملی جامعه بشری معتقد است. بزعم او همچنانکه ذهن آدمی مرحله تخیل و تعطف پیموده و از بادیه تفکر و استدلال گذشته است و اینک بمنزله نگاه مشاهده و آزمایش علمی قدم نهاده جامعه و علوم و تمدن انسانی نیز در طی تحولات خود سه مرحله پاسبه

«حالت» درپیش دارند مرحله الهی یا مذهبی مرحله فلسفی یا ماوراء طبیعی و مرحله اثباتی یا علمی. درحالت مذهبی مردم امور و حوادث گوناگون طبیعی را بعقل اولی که در وجود خدایان و ارباب انواع متجسم شده اند منسوب می دارند. در این مرحله است که اصحاب مذهب از سوئی و نجبا و لشکریان از سوی دیگر قدرت دارند و حکومت می کنند. مثال این مرحله اروپا در قرون وسطی است درحالت ماوراء طبیعی قوای بسیطه را منشأ عوارض طبیعی تصور می کنند. طلیعه این دوره در تاریخ اروپا قرون چهاردهم و پانزدهم است اما سوابق آن را در گذشته بعیدتر نیز می توان یافت. اگر در عهد الهی علت امور جهان را در موجوداتی برتر از طبیعت که واجد خرد و اراده حیات انسان هستند جستجوی کنند در دوره فلسفی یا ماوراء طبیعی این علت را در قوای مجرد و ذوات نهانی اشیا که بدل خدایان هستند سراغ می گیرند مثلاً بر آن می شوند که اندک مایه تریاک از آن روخمار و خواب می آورد که در خود قوه منومه دارد یا روئیدن گیاه برای آن است که قوه نامیه در او است. ارسطوی گفت که طبیعت تمایل طبیعی بسوی «بهبی» دارد و بسیاری از حوادث طبیعی را بدین گونه تعیین می کرد مثلاً عقیده داشت که بر آمدن آب در تلمبه برای آن است که طبیعت از خلاء نفرت دارد. سقوط اجسام سنگین و صعود چیزهایی چون دود و آتش از این جهت است که هر شیئی «بمقر طبیعی» خود باز می گردد. قضا در طب اساس معالجه را بر تعدیل طبایع اربعه می نهادند و اختلاف دیگرگون نیروهای مکنون طبیعی را علت بیماری و شفا می دانستند. خطای این فلاسفه در این بود که حقیقت اشیا را بعوض علت آنها می گرفتند و آن و این را باهم خلط و التباس می کردند. اینان برای هر طبقه از موجودات محسوس جوهری کلی قائل بودند و حتی افراد را جز پرتوی وسایه بی حقیقتی از آن جواهر کلی تصور نمی کردند مثلاً مثل افلاطونی مویدان این مقال است. بعقیده کنت در عصر فلسفی زندگی اجتماعی و سیاسی رنگ نومی گیرد اعتقاد جزمی باصول مطلقه (چون اصل آزادی) بر اندیشه جمعی حاکم می شود. اصل حاکمیت عامه غلبه می کند و زمام قدرت بکف قانونگذاران می افتد در عصر مذهبی منشاء حقوق و سیاست و جامعه را اراده الهی می دانستند اما در این عهد این جمله را یعنی قواعد اخلاقی و قانون و تأسیسات سیاسی و اجتماعی را ناشی از «حقوق فطری انسانی» می شمردند و بدیهی است که حقوق فطری از مقوله مجردات هستند فکر انسان درحالت اثباتی علل امور طبیعی را بهدایت مشاهده عملی در خود آنها می جوید مثلاً ریزش باران را نه بخدای آسمانها نسبت می دهد

نه بقوه «باکیه» ابر بلکه از چشم عوامل طبیعی «ثانوی» چون بخار آب و برودت جومی بیند. با اشاره پیش از این گفتیم که در مرحله اثباتی نه علت اولی اشیاء را تجسس می کنیم نه ادعای شناخت حقیقت و کنه ذات آنها را داریم بلکه تنها روابط ثابت تقارن و تعاقب آنها را بایکدیگر (قانون) کاوش می کنیم عصر اثباتی بنظر کنت هنگام تسلط فلاسفه اثباتی و روحانیون آئین انسانیت و دوره اقتدار ارباب صنعت و بانکداران خواهد بود.

چنانکه ملاحظه می شود در فلسفه کنت تحول فکری

توجیه امور
اجتماعی

و عقلی عامل اصلی تحول تمدنات محسوب است.

این عقیده درست عکس نظریه مارکس است که

تحولات اقتصادی و علی الخصوص تطور وسائل تولید را علت العلل تغییر و تبدیل افکار می داند. هربرت اسپنسر حکیم و جامعه شناس معروف نیز در کتاب «طبقه بندی علوم» خود بر این عقیده کنت خرده می گیرد. وی نویسد «افکار نه حاکم دنیا و نه مقلب امور آن هستند آنچه بر جهان فرمانرواست و گرداننده چرخ اوست احساسات است و افکار تنها حکم رهنما را دارند. دستگاه اجتماعی بر اعتقادات مبتنی نیست بلکه بر سجایای اخلاقی متکی است. آشفته گی احوال عقلی نیست که علت بحران یاسی است بلکه علت این پریشانی نظام اخلاقی است».

ناگفته نگذاریم که یکی از بزرگترین جامعه شناسان معاصر سورو کین نظریه کنت را در باب تأثیر نحوه شناسائی جهان در کیفیت تمدن انسان قبول کرده و توالی و تتابع مکرر سه نوع تمدن شهودی (مذهبی) و عقلی (فلسفی) و حسی (علمی) را ناموس تاریخ بشری خوانده است. اما علی رغم کنت که نیل بعصر فلسفه و علوم مثبت را غایت و نهایت سیر تکامل اجتماعی پنداشته است سورو کین ظهور عصر روحانی تازه ای را پس از دوره منحط حسی و ماده پرستی امروزی امر محتوم می داند

این نکته را باید در این جا اضافه کرد که اگرچه کنت علت اصلی تحولات اجتماعی را تطور فکری و عقلی دانسته است اما از تأثیر سایر عوامل نیز کم و بیش غافل نبوده چنانکه سالها پیش ازدور کیم Durkheim این حقیقت را روشن داشته که قشر جامعه (عامل تزاید جمعیت و تقسیم کار و تفوق یا تجمع خلق و قس علی ذلك) در روحیات مردم و زندگی اجتماعی مؤثر است و بدین نحو پایه بحث مهمی را که امروز بنام «شناخت قوالب اجتماعی» (۱) خوانده می شود او نهاده است. افزایش طبیعی جمعیت را علت عمده تسریع تحولات

اجتماعی دانسته و بر آن است که تکاثر عدد مردمی که در فضائی محدود زیست می کنند و ملزم بهمکاری بایکدیگر هستند تقسیم کار اجتماعی و تخصص در حرفه را ایجاب می کند. هر چه مشاغل اجتماعی بیشتر از هم مجزی و منفک شوند «روح جمعی» ضعیفتر می شود و اشتراك افکار و عواطف که شاخص گروههای ساده است کاهش می پذیرد بنظر کنت وظیفه دولت این است که این تکثیر و اختلاف افکار و احساسات و منافع را که زاده تقسیم مفرط کارهاست جبران و تعدیل کند و روح وحدت را در اجزاء پراکنده اجتماع بدمد.

نفوذ و انعکاس این اندیشه های کنت را در تألیف نفیس دور کیم «در باره تقسیم کار اجتماعی» باسانی می توان یافت.

سیاست اثباتی
او گوشت کنت تنها مرد نظر نیست. از روزی که نخستین درس فلسفه اثباتی را تقریر می کند اشتیاق خود را باصلاح جامعه و تجدید نظام آن مستور نمی دارد. آرزو مند است که بر اساس جامعه شناسی که بهمت او ارزش و پایگاه علمی حاصل کرده است سیاستی مثبت بنا کند. چنین سیاستی از تجارت علمی مایه خواهد گرفت و چون سیاست دیگر تنها از شم و ذوق طبیعی اشخاص یا از عقاید فلسفی و مذهبی ایشان بهره مند نخواهد شد. نخستین غرض این سیاست آن است که بحران اجتماعی ناشی از انقلاب کبیرفرانسه را فرو نشانند و بنیان عصری را بگذارد که در آن «نظم و ترقی» باهم سازگار شوند و هر دو جامعه را از برکات خویش برخوردار کنند. در آثار آخرین کنت یکی از غایبات سیاست مثبت این می شود که طغیان عقل را در برابر عاطفه که از قرن هیجدهم نشأت گرفته است پایان دهد صنم خود پرستی را بشکند و معبد مهرانسانیت را از رونق بخشد. فکری را که سن سیمون استاد و سروروی در کتاب «مسیحیت جدید» بیان کرده است او گوشت کنت اخذ می کند و بدین صورت عرضه می دارد که فقط مذهبی تازه قادر است که که حق دل و عواطف را ادا کند و دیگر دوستی را که در نهاد ما سرشته شده است خرسند و شاداب بدارد. این مذهب منافی خرد نیست و فلسفه و علم اثباتی مصدق و موید آن هستند جدای این آئین «انسانیت» است که کنت بنام «وجود اعظم» خوانده است کنه مقدسان آن علما و هنرمندان و نکو کاران و نوابی هستند که در دوره های گذشته بجامعه انسانی خدمات بارز شایسته نموده اند. او گوشت کنت که تا آن هنگام جامعه شناسی را در سلسله علوم مقام شامخ صدارت می داد اینک برای علم اخلاق مرتبتی و الا تر قائل می شود زیرا علم اخلاق است که باید راه شناسائی و پرستش عالم انسانیت و خدمتگزاری

بآدمیان را ارائه کند .

کنت برای مدینه فاضله اثباتی دوقوه حا که پیشنهاد می کند . یکی حکومت روحانی و دیگری حکومت عرفی اولی را بدست علما و فلاسفه اثباتی می سپرد و دومی را باصحاب صنعت و ارباب ثروت تفویض می کند. در اندیشه او گوست کنت آرزوی دیرین و خواب شیرین فیثاغورس و افلاطون که طالب جامعه ای شبه مذهبی بودند که حکما بر آن حکمروا باشند جوانه زده است. در آئین انسان دوستی کنت زن مقامی مخصوص دارد و از این رو که مادر و جامعه پرور و سرچشمه الهام و یاور مرد است بستایش و نیایش او توجه شایان مبذول شده است .

کنت مالکیت خصوصی را ازار کان ساختمان اجتماع می داند و از قبول طریقه «سوسیالیست» سر بازمی زند. از غرائب این است که در سیاست از حکومت مطلقه هوا داری می کند و باصل تساوی و جنبش های آزادی خواهی روی خوش نمی نماید . کنت می گوید در علم نجوم و فیزیک و شیمی و دیگر علوم زیرین ، آزادی وجدان بهیچوجه وجود ندارد و کاملاً طبیعی است که مردم بی آنکه چون و چرا بگویند احکام علما را در این زمینه ها گردن نهند و باور کنند چرا نباید در سیاست و علم جامعه نیز آن چه علمای اثباتی کشف و حکم می کنند مقبول و مطاع عامه قرار گیرد. او گوست کنت با اصل «حاکمیت ملی» موافق نیست و معتقد است که ملت را منشاء حقوق در اختیارات و اقتدارها شمردن مثل آن است که او را بمقام سلطنت ارتقاء دهیم و برایش حقی الهی قائل شویم و این کاری معنی است .

پیدا است که او گوست کنت مشتاق آن است که همان وحدت معنوی و نظامات قرون وسطائی (چون طبقات اجتماعی و مالکیت خصوصی و مذهب و خانواده) را که انقلاب او اخر قرن هیجدهم فرانسه متزلزل کرده بود احیا کند و استقرار دهد و نیز وحدت عقلانی را که در دوره کهن یونان می توان یافت و وحدت سیاسی را که در عصر قدیم رومی مشاهده می توان کرد در عهد خود باز متحقق گرداند .

او گوست کنت بخلاف غالب سیاستمداران راه اصلاح سیاسی را در تبدیل و تغییر مؤسسات نمی بیند بلکه بر آن است که اصلاح فکری و عقلی یعنی تعلیم و تلقین روح اثباتی بمردم طریق نیل باین مقصود است و گمان دارد که تحول عاطفی و اخلاقی خود بتبع اصلاح فکری پدیدار خواهد شد . محاصل کلامش این است که می خواهد همان مبانی و قوالب اجتماعی قدیم را که حافظ

و کافل «نظم» جامعه بوده اند نگاه بدارد ولی روح تازه اثباتی را که نمایند «ترقی» است در آنها حلول دهد این تمایل کنت عقیده سیاسی او را هویدا می دارد. کنت دشمن نقادان قرن هیجدهم و انقلابیان عصر خود بود که بچشم وی مظهر ترقی و معارض نظم بودند. با کاتولیکها نیز که از نظم دیرین اجتماعی حمایت می کردند ولی عقائد مترقی نداشتند بر سر مهر نبود تألیف میان ترقی و نظم را خواستار بود و حصول این خواسته را جز در حکومتی روحانی که بر علوم و فلسفه اثباتی تکیه زند میسر نمی دید.

شاگردان کنت همه با مذهب سازی او موافقت نداشتند لیتره Littre ادیب معروف از این دسته بود، جمعی گفتند که این آئین نوعی جامعه پرستی و کار جامعه ای بسیار «از خود راضی» است. گروهی دیگر آئین انسانیت را نتیجه سیر فکری او گوشت کنت می دانند و متمم خدمت نظری او می شناسند (مانند دکتر روبینه (Robinet))

فلسفه اثباتی و طبقه بندی علوم

چون بتلویح از سلسله علوم سخن گفتیم شایسته است که در این جا مقام و مرتبه آنها را در فلسفه اثباتی معلوم بداریم. اشاره کردیم که او گوشت کنت علم اخلاق و جامعه شناسی را تاج علوم دیگر می داند جای حیات شناسی بلافاصله پس از علم الاجتماع است بعد از آن بترتیب علوم شیمی - فیزیک - هیئت و ریاضیات می آیند. بنظر کنت این طبقه بندی نه تنها موافق منطق است بلکه با تاریخ علوم نیز مطابقت دارد زیرا علمی که موضوع ساده تر دارند نخست پدید آمده اند و زودتر در مرحله الهی و فلسفی را در نوشته و بحالت اثباتی رسیده اند بعکس آنها علوم پیچیده هستند که دیرتر پیدا شده و بدشواری گریبان خود را از چنگ مذهب و حکمت اولی رها نیده اند. ریاضیات پیش از علوم دیگر بر عرصه اثباتی خرامیده است در حالی که نظریه های اجتماعی و سیاسی و اخلاقی هنوز هم در زیر استیلای روح مذهبی و مابعد الطبیعی مانده و نضج علمی نگرفته اند و جامعه شناسی آخرا همه دانش ها ظاهر شده است. جان استوارت میل که کتابی انتقادی در بساره کنت و مکتب اثباتی نوشته است نظر پدر جامعه شناسی را درباره ترتیب منطقی و تاریخ علوم بر روی هم می پذیرد اما بعضی اصلاحات را در آن لازم می داند مثلا می گوید که بااطمینان می توان مدعی شد که هرگز ریاضیات در حالت الهی نبوده است و هیچ عصر تاریخی وجود نداشته که در آن «تلاقی خطوط متوازی» را با اراده خدایان توجیه کنند یا بگویند که «دو و دو چهار» می شود برای اینکه ارباب انواع

چنین مقدر کرده اند؛ از این مطلب گذشته استوارت میل اصطلاح مبهم اشتباه انگیز «حالت ماوراء طبیعی» (متافیزیکی) را رد می کند و بجای آن اصطلاح «جدل فلسفی و انتقاد منفی» را توصیه می کند زیرا آنچه طرز فکر مذهبی را بنیان برانداخت حکمت اولی و شیوه مساوراء طبیعی نبود بلکه نقد و جدل بود.

واضح است که هر علم عالی از علم دانی پیچیده تر است (بزبان دیگر مفهوم غنی تر دارد) اما در عوض موضوع محدودتری دارد (یعنی مصادیق آن کمتر هستند) پس هر علم برتری را از علم کهنتر باید مطلقاً متمایز دانست و نمی توان آن را از این متفرع و مشتق تصور کرد. مثالی برای توضیح این مطلب بیاوریم: این فکر خطا است که اصول و قوانین جامعه شناسی را از اصول و قوانین علم الحیات استنباط و استنتاج می شود کرد. میان جامعه انسانی و جامعه حیوانی تفاوت تنها ظاهری نیست بلکه حقیقی و باطنی است جامعه انسانی بخردمندی و دواعی اخلاقی اعضایش بکلی ممتاز است. علقه اجتماعی در جامعه بشری تنها افراد معاصر را بهم نمی پیوندد بلکه نسل های گذشته را بنسل های کنونی و آینده مرتبط می کند. پیوند رفتگان با آیندگان چنان است که می توان گفت «مردگان بیش از پیش بر زندگان حکومت می کنند» این سخن گزاف نیست زیرا باید بیاد آورد که همه زندگی ما تحت تأثیر موارد فرهنگ و شئون و اخلاق گذشتگان است.

کنت روانشناسی را علم مستقلی نمی داند چون حقیقت و حیات فرد را بجمع وابسته می خواند. موضوعات روانشناسی را بعلم الحیات و جامعه شناسی می بخشد. کنت قول گال را که برای هر یک از اعمال نفسانی مقری در مغز تشخیص می دهد باور داشته است و از این رو روانشناسی را چون مطالعه وجدانیات است و وجدانیات جایگاه بدنی ندارند بی حاصل می انگارد. این نکته را برای دفاع او گوست کنت در مقابل اعتراض روانشناسان می توان ذکر کرد که آنچه را وی مردود می داند تنها روانشناسی «شهودی» است که سیر و مکاشفه نفس در احوال خود باشد چنان که می گوید «آدمی همه چیز را بانفس خود می شناسد باچه چیز نفس خود را می توان شناخت؟»

گفتیم که بعقیده کنت موضوع علم برتر را به علم کهنتر تبیین نمی توان کرد. این رأی او گوست کنت کمال اهمیت را در جامعه شناسی امروزی دارد زیرا بدین ترتیب است که پایه این فکر گذاشته می شود که علت امر اجتماعی را در امر اجتماعی باید جست. و روا نیست که مانند پاره ای علمای

قرون پیش منشاء حوادث واحوال اجتماعی را در آب و هوا و اقلیم و اوضاع جغرافیائی یا در عوامل بدنی و نژادی و امثال آنها کاوش کنیم.

در میان روش‌های علمی که اکنون در جامعه شناسی متداول است اوگوست کنت بیش از همه بروش مشاهده و پژوهش تاریخی التفات کرده است. توسل بتاریخ از این بسابت ضروری است که در همه رسوم و آداب و عقائد و مؤسسات امروزی نفوذ نسل‌های گذشته محسوس است. پس اگر بخواهیم مثلا امر ازدواج را در فرانسه نیمه قرن نوزدهم مطالعه کنیم ناگزیر هستیم که سوابق آنرا تفحص کنیم و تأثیر سنن دیرین را در آن بسنجیم. ناگفته نماند که کنت با کسانی که احوال و عوارض اجتماعی را از طبیعت نفسانی انسان استنتاج می‌کنند هم‌رأی نیست و مراجعه بتاریخ را در همه حال ضروری می‌داند. در تأیید قول او می‌گوئیم که گرچه در وجود عزیزه جنسی در آدمیزاده شبهه نمی‌توان کرد اما امر ازدواج را که مؤسسه‌ای پیچیده اجتماعی است و در ملل مختلف و اعصار گوناگون بصور متفاوت در آمده است تنها بفریزه جنسی تبیین و تعلیل نمی‌شود کرد و عوامل بسیار دیگری را که در ایجاد و تحول آن کارگر بوده‌اند از نظر نمی‌توان انداخت.

اوگوست کنت از انواع روش‌های تطبیقی تنها بمقایسه تاریخی عنایت دارد. مقایسه آماری چنانکه پیش از این گفتیم مطبوع خاطر او نیست مقایسه ملل متمدن با ملل «وحشی و بدوی» (روش نژاد شناسی) که نزد دور کیم و دیگر جامعه شناسان فرانسوی حائز کمال اهمیت می‌شود پیش کنت قدر و وزنی ندارد. کنت بر آن است که در همین جامعه متمدن امروزی یادگارهای فراوانی از دوره‌های پیشین تحول اجتماعی (حالت مذهبی و حالت ماوراء الطبیعی) می‌توان یافت. بعبارت دیگر رواج و سلطه علوم مثبت در عصر ما هنوز روحيات کهنه و اوهام و خرافات عهد سالفه را یکسره از میان نبرده است.

کنت بعضی از قواعد معتبر روش تطبیقی را دریافته و بدست داده است از جمله آن که به مونتیسکو مصنف روح القوانین اعتراض می‌کند که شواهد خود را از تمدن‌های مختلفی گرفته است که هیچ تجانسی بایکدیگر نداشته‌اند همین انتقاد مهم را بر نژاد شناسانی چون «فرازر» معروف که نیم قرن پس از مرگ کنت کتاب زبانزد بازده جلدی خود «شاخه‌طلا» را تألیف کرده است می‌توان وارد دانست.

کنت گاه درباره علوم عقائد شگفتی ابراز می‌کند. چون علوم را تنها وسائلی می‌داند برای نیل بهدنی گرامی که اصلاح و ترمیم نظام اجتماعی باشد

تعیین حدودی را برای آنها لازم می بیند و جواز تخطی از این حدود را نمی دهد در ریاضیات مخالف حساب احتمالات است در علم هیئت با دانشمندی که در شناخت ترکیبات ستارگان می کوشند سریاری ندارد و دشمن هر پژوهشی است که از منظومه شمسی فراتر رود. در فیزیک جهد آنانی را که در پی کشف ماهیت ماده هستند عبث می داند در حیات شناسی نظریه های تحول انواع را مردود می خواند و اعمال تجربه ارادی (Experimentation) را مستحیل می پندارد. توسل به آمار را تحریم می کند و پژوهش های ذره بینی را نابجا می انگارد در جامعه شناسی چون همه مؤسسات امروزی را از قبیل خانواده و مذهب و زبان و مالکیت و حکومت امور ازلی و ابدی می شمارد جستجوی ریشه و منشاء این تأسیسات را رنج بیهوده تصور می کند. بالجمله همه جا با تحقیق علل اولی و نهائی و ماهیت اشیاء مخالفت می ورزد و تنها کشف قوانین (روابط ثابت میان پدیده های طبیعی یا پدیده های انسانی) را جایز می بیند.

بر خواننده این مقاله این حقیقت پوشیده نیست که هیچ يك از علوم در مجرای تنگی که او گوست کنت برای آنها ترتیب داده است سیر نکرده اند مطالعات آماری در همه شعب علوم خصوصاً در حیات شناسی و معرفت النفس و علم الاجتماع تداول یافته و همه جا برده از بسیاری مجهولات برگرفته است فیزیک اتمی در بررسی کنه ماده هر گز از پای نایستاده و علم نجوم دست تحقیق از دامان اخترانی که فروغ آنها پس از قرن ها بخاک ما می رسد فرو نکشیده است. هیچ يك از شعب علوم لب از «چرا» کوئی فرو نیسته و بحث «چگونگی» روابط پدیده ها قناعت ننموده است.

بعقیده او گوست کنت روح اثباتی در هر علمی بچند نشانه شناخته می شود یکی آنکه آن علم تخیل را تابع مشاهده کند و بیهوده علل اولی و غائی را نجوید و بکشف قوانین بپردازد. دیگر آنکه علم مثبت دعوی کشف قوانین مطلق و عمومی را ندارد همه قوانین نسبی هستند و این نسبت از دو جهت است یکی آنکه موضوع شناسائی در قالب زمان و مکان مخصوصی محدود است دیگر آنکه وسایل و اسباب درک در آدمی یارای نیل بامور مطلقه را ندارند. اگر کافی است که انسان یکی از حواس خود را از دست بدهد تا از شناسائی يك رشته پدیده های طبیعی محروم بماند از کجا بدست آوردن حس تازه ای ناگهان دریچه ای بر شناسائی يك طبقه چیزها که هر گز حدس وجود آنها هم نمی رفت باز نکند؟ در توجیه نسبت قوانین يك نکته مهم دیگر نیز می توان اشاره کرد و آن این است که شناسائی در هر دوره ای ب میزان ترقی اجتماعی و فرهنگی قوم نیز وابسته

است و بنا بر این دارای ثبات مطلق که علمای حکمت اولی و فلاسفه قائل باصالت عقل مجرد برای آن تصویری کنند نمی تواند بود.

دیگر از علائم روح اثباتی این است که با آگاهی بقوانین طبیعی ما را قادر به پیش بینی حوادث و عوارض آینده کند و دست ما را برای مداخله در تحقق و تغییر پدیده ها بگشاید امکان پیش بینی گردش امور در آینده با تکیه روال و روش آنها در گذشته بر این اصل مبتنی است که قوانین طبیعی تغییر ناپذیر هستند و بازاده خدایان یا بهوس مردمان هر لحظه بر رنگی و شکلی در نمی آیند. در علم هر چه پیش بینی آسانتر و دقیق تر باشد امکان دخل و تصرف کمتر است سیرانجم را بدقت و کمال پیشگویی می توان کرد اما راه مداخله در آن باز نیست بعکس در حیاتشناسی پیش بینی با بهام آلوده و از یقین بر کنار است اما تأثیر در پدیده ها دشوار نیست. هر چه پیش بینی و تصرف در باره پدیده ای مقدور باشد شیوه فکر مذهبی و فلسفی فرصت غلبه بیشتر دارد. از این روست که هنوز هم مردمان روی دعا بخدا می آرند تا باران برایشان بباراند یا در جنگ پیروزشان کند.

مکتب اثباتی را می توان حد واسطه میان فلسفه حسی و تجربی علمای انگلیسی آن عصر و طریقه مخصوص کسانی چون کانت فیلسوف آلمانی دانست. کنت در انتقاد دسته نخستین می گوید که علم عبارت از ثبت حقایق پراکنده نیست بلکه کوشش در کشف روابط ثابت میان واقعات است. نظر کانت و پیروان او را از این رو غیر مقبول می دانند که ایشان اصول علم و قوالب معروف چون اصل علیت و مفهوم زمان و مکان و غیر آن را بجای آن که از مشاهده و تجربه اخذ کنند از معدن تعقل بیرون می کشند (Apriorisme) چنان که گفتیم در مکتب او گوشت کنت جامعه شناسی اکتلیل علوم است شیرازه و مایه تالیف و وحدت علوم نیز هم آن است همه دانش ها بخدمت آن علم گماشته شده اند چه هیئت و فیزیک و شیمی محیط طبیعی جامعه را مطالعه می کنند و حیات شناسی اعضای اجتماعی را بدیده تحقیق می نگرند پس جامعه شناسی علم العلوم است. حقائق راجع به علوم زیرین را از این علم برتر تا اندازه ای می توان استنتاج کرد مثال این مطلب قانون «احوال سه گانه» است که کنت در جهان اجتماعی کشف کرد و پس از تتبع آنرا در سایر علوم صادق یافت.

شاپور راسخ